

تار عنكبوت برده‌خسب

رسول کردی
کارشناس ارشد
زبان و ادب
فارسی و
دبیر ادبیات
دبیرستان‌های
قلعه‌تل باغ ملک
خوزستان

«هیچ جای دنیا، تر و خشک را مثل ایران با هم نمی‌سوزاند ... ولی در میان مسافری، کار من دیگر از همه زارتر بود؛ چون سایرین عموماً کاسب کارهای لباده دراز و کلاه کوتاه باکو و رشت بودند که به زور چماق هم، بند کیسه‌شان باز نمی‌شد [نمی‌شود] و جان به عزرائیل نمی‌دهند و رنگ پولشان را کسی نمی‌بیند ولی من بخت برگشته مادر مُرده، مجال نشده بود کلاه لگنیِ فرنگی‌ام را، که از همان فرنگستان سرم مانده بود، عوض کنم و یاروها ما را پر حاجی و لقمه چربی فرض کرده ...»
(جمال‌زاده، به نقل از زبان فارسی (۳) انسانی، ص ۶۱)

در این نوشته، هر دو تعبیر کنایی «به زور چماق هم بند کیسه‌شان باز نمی‌شد» و «جان به عزرائیل نمی‌دهند» به معنای «خسب بودن» به کار رفته است که این خود دلیلی آشکار بر این است که کنایه «رنگ پول کسی را ندیدن» نیز به معنی «خسب بودن» به کار رفته است.

ب) رنگ چیزی را ندیدن: از نعمتی محروم بودن، چیزی را هرگز ندیدن و از آن استفاده نکردن
(فرهنگ فارسی عامیانه، ذیل «رنگ ...»)
استاد پیر، درآمد روزانه‌اش خیلی پایین بود ... ماه‌ها بود که دیگر، بچه‌هایش رنگ میوه را در خانه ندیده بودند.
(عقاب تنها، به نقل از فرهنگ فارسی عامیانه، ذیل «رنگ ...»)
هنوز پای این دزدان دریایی به خلیج‌فارس باز نشده بود و رنگ مروارید را هم، در خواب ندیده بودند.

(توب مرواری، به نقل از فرهنگ فارسی عامیانه ذیل «رنگ ...»)
با توجه به نمونه‌های قبل، می‌توان چنین نتیجه گرفت که مثل کنایی طنزآمیز «رنگ پول کسی را ندیدن» دارای «پهام» است و از آن دو مفهوم متفاوت و نسبتاً متضاد می‌توان دریافت کرد: ۱. خسب بودن که معنای «ثروتمند بودن» را به ذهن می‌آورد؛ ۲. فقیر بودن.

چکیده

به نظر می‌رسد که مثل کنایی طنزآمیز «دهنه جیب کسی تار عنكبوت گرفتن» از «اضداد»؛ یعنی، هم معنای «فقیر بودن» می‌دهد و هم معنای «خسب بودن» - که در معنای دوم، خود به خود ترکیب «ثروتمند خسب» را به ذهن می‌آورد. - به اعتقاد نگارنده، همان طور که یک واژه در جمله‌های مختلف نظم و نثر قدیم و جدید ممکن است معنی یکسانی نداشته باشد و حتی در یک دوره خاص از «لغات اضداد» باشد، یک عبارت کنایی نیز ممکن است در کاربردهای مختلف، معنای متفاوتی بدهد یا به مرور زمان تحول معنایی پیدا کند و مفهومی متضاد معنای قبلی بگیرد. در این مقاله با ذکر شواهد و مثال‌هایی، این موضوع بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها:

مثل، کنایه، طنز و اضداد

مقدمه

در درس «طنزپردازی، درس ۱۷» از زبان فارسی (۳) متوسطه رشته ادبیات و علوم انسانی (ص ۱۳۰) چنین آمده که ضرب‌المثل «دهنه جیبش را تار عنكبوت گرفته» جنبه طنز به خود گرفته است. این مفهوم کنایی، بار دیگر بدون کاربرد آن در جمله، در همان کتاب (ص ۹۹) آمده است. نگارنده ضمن پرداختن به مفهوم این کنایه طنزآمیز، به نمونه‌هایی از قبیل «رنگ پول کسی را ندیدن»، «لب تر کردن» و «امیر نشاندن» در جمله‌های مختلف اشاره کرده است تا بتواند مفهوم درستی از چنین کنایه‌هایی ارائه دهد.

۱. رنگ پول کسی را ندیدن:

الف) به معنای «خسب بودن»

این ضرب المثل
کنایی با زبان
طنز به انتقاد
از افراد خسیس
می پردازد

۲. مفهوم کنایی «لب تر کردن»:

در زبان فارسی (۳) متوسطه رشته ادبیات و علوم انسانی (ص ۷۸) مفهوم کنایی «لب تر کردن» خواسته شده است که به نظر نگارنده، ذکر این کنایه به این شکل، می تواند «ایهام» داشته باشد. عبارتهای بعدی می توانند ابهام و ایهام موجود در ترکیب کنایی «لب تر کردن» را بیان کنند.

(الف) لب تر کردن: سخنی به اختصار گفتن، اشاره کردن

(فرهنگ کنایات سخن، ذیل «لب ...»)

دور او خط بکش، تو لب تر کن، خودم برایت دست بالا می زنم.

(دانشور، به نقل از فرهنگ کنایات سخن، ذیل «لب ...»)

کافی بود امثال من لب تر کنند که فلان مدیر کل، مخالف ... است.

(علوی، به نقل از فرهنگ کنایات سخن، ذیل «لب...»)

برای قضیه آموزشگاه دژبانی ... دیگر لب تر نکرده بودم.

(آل احمد، به نقل از فرهنگ کنایات سخن، ذیل «لب ...»)

ترکیب «لب تر کردن» را با «لبی تر کردن»^۲ اشتباه نکنید.

(ب) لب تر کردن: آلودن لب به آب، اندکی آب به دهان گرفتن

و توسعاً آشامیدن آب. (لغتنامه، ذیل «لب ...»)

مثال:

چنان آسمان بر زمین شد بخیل

که لب تر نکردند زرع و نخیل (سعدی، به نقل از لغتنامه، ذیل «لب ...»)

لب تر کردن: کنایه از شراب خوردن به طور پنهانی و سخن

گفتن، مرادف زبان زدن «لغتنامه، ذیل «لب ...»)

مثال:

بهاری یافتم زو برنخوردم

فراستی دیدم و لب تر نکردم (نظامی، به نقل از لغتنامه، ذیل «لب ...»)

مثال:

ز چندین نکته ها کم گشت لب تر

ندیدم هیچ نقشی زین نکوتر (امیر خسرو، به نقل از لغتنامه، ذیل «لب ...»)

به نظر می رسد که «لب تر کردن» در طنز زیر، «ایهام» یا «ایهام

تناسب» داشته باشد.

ای که داری با خودت بار و بنه

می زنی بیخود چرا بر ما تنه؟!

گر که می خواهی شوی مانند من

«تن رها کن تا نخواهی پیره»

تر مکن لب، گر جهان شد پُر ز آب

تا شود حرف تو هم «حرف حساب»

(گل آقا، ادبیات فارسی (۲) پیش دانشگاهی رشته علوم انسانی: ۱۶۴)

۳. امیز نشان:

«این ترکیب، دارای دو مفهوم متضاد است: الف) کسی که

امیری را بر تخت می نشاند؛ ب) کسی که امیری را از تخت

گرفته و در جای خود، نشانده است.» (دیباچ خسروانی: ۲۴۸)

مثال: [حاجب علی قریب]: دایه مهربان تر از مادر بودم و جان

بر میان بستم، و امروز همگنان از میان بجستند و هر کسی

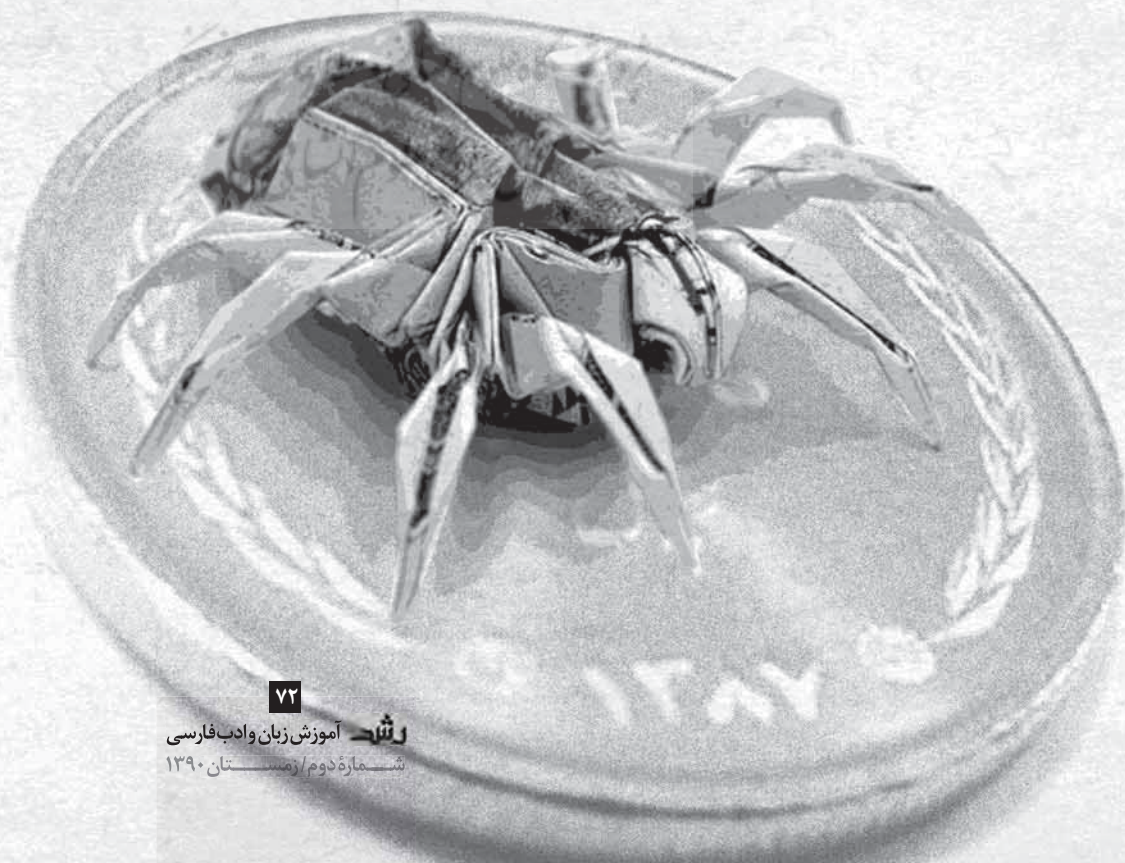
خویشتن را دور کردند و مرا علی امیز نشان^۳ نام کردند، و قضا

کار خود بکرد. (همان: ۷۱)

۴. واژه های اضداد

دلیل دیگری که نگارنده برای وجود دو مفهوم متفاوت از مثل

کنایی طنز امیز «دهنه جیب کسی تار عنکبوت گرفتن» می تواند



ارائه دهد، وجود واژه‌های اضداد است که در این پژوهش به ذکر واژه «مولا» بسنده می‌شود.

بازی است رباینده زمانه، که نیابند

زو خلق رها هیچ نه مولی و نه مولا (شرح سی قصیده از ناصر خسرو: ۲۱)
واژه «مولی = مولا»، در زبان و ادبیات فارسی از «اضداد» است؛ هم به معنای «بنده، غلام»، هم به معنای «سرور، حاکم و فرمانروا». «ملای واژه «مولی» در زبان عربی به همین شکل، درست است. واژه «مولا» در پایان بیت قبل به تناسب قافیه به شکل فارسی (با داشتن حرف «الف») نوشته شده است.» (همان: ۲۲۵)

ایا شاهي کجا هرگز نگردد بر زبانت «لا»

تو مولایی به هر شاهي و شاهان دگر مولا

(قطران تبریزی، به نقل از شرح سی قصیده ناصر خسرو، ص ۲۲۵)

مولا (اول): سرور، حاکم، فرمانروا

مولا (دوم): غلام، بنده، مطیع

۵. دهنه جیب کسی تار عنکبوت گرفتن:

الف) به معنای فقیر بودن

مثال: [دهنه] جیبش را تار عنکبوت گرفته: دیری است که نقدی در جیب ندارد. (امثال و حکم دهخدا، ج ۲: ۶۰۳ و ۸۴۴)

مثال: [دهنه] جیب کسی [را] تار عنکبوت گرفتن (بستن): سخت بی پول شدن. (فرهنگ کنایات سخن، ذیل «جیب ...»)

مثال: حالا که جیبم را تار عنکبوت گرفته، از من پول می‌خواهی؟ (همان)

مثال: تو [=در] جیب بابات تار عنکبوت بسته؛ پولش کجا بود؟ (همان)

مثال: سال‌ها کار کرده‌ام و نانشان را داده‌ام، اما حالا دیگر ورشکست شده‌ام و دهنه جیبم تار عنکبوت گرفته.

با توجه به مفهوم «ورشکست شدن» در جمله قبل، می‌توان گفت که از ضرب‌المثل کنایی «دهنه جیب کسی تار عنکبوت گرفتن»، مفهوم «فقر» دریافت می‌شود.

ب) خسیس بودن

ضرب‌المثل کنایی مورد نظر، با زبان طنز به انتقاد از «افراد خسیس» می‌پردازد.

(پرش‌های هماهنگ کشوری زبان فارسی (۳) (ریاضی - تجربی)، خرداد ۸۵)

مثال: سال‌ها پیش، دل رحم‌تر بود و بیشتر به داد فقیران می‌رسید ولی حالا که به نوایی رسیده است، دهنه جیبش را تار عنکبوت گرفته.

با در نظر گرفتن «به نوا رسیدن»، مفهوم «فقر» از ضرب‌المثل کنایی مورد نظر منتفی می‌شود؛ پس، مفهوم «خسیس بودن»

از آن دریافت می‌گردد.

نگارنده به منابعی مراجعه کرده است و جز در آزمون‌های هماهنگ کشوری زبان فارسی (۳) متوسطه (رشته تجربی -

ریاضی و علوم انسانی)، در هیچ منبع معتبر دیگری از متون نظم و نثر کهن، مثل مورد بحث را به معنای «خسیس بودن» ندیده

است. به نظر می‌رسد که این مثل کنایی طنزآمیز، مشمول یکی از این دو وضعیت شده است:

۱. مانند واژه‌های «جناب، سوگند، رعنا، کثیف و ...» تحول معنایی پیدا کرده و معنای قبلی خود، یعنی «فقیر بودن»، را از دست داده و معنای «خسیس بودن» به خود گرفته است.

۲. مانند واژه‌های «سیر، زین، یخچال، آبشار و ...» گسترش معنایی پیدا کرده است؛ یعنی با حفظ معنای قدیم، معنی جدید نیز گرفته است که به نظر می‌رسد این وضعیت در ادبیات معاصر، شیوع کمتری دارد.

پی‌نوشت

۱. لغات اضداد، واژه‌هایی هستند که بر دو معنای متضاد دلالت دارند، مانند «فراز کردن: بستن و گشودن»، «بیع: خرید و فروش» و ... (لغت‌نامه، ذیل «ضداد»)

۲. لیبی تر کردن (کنایه): مشروب خوردن، شروع کردن به خوردن مشروب (فرهنگ کنایات سخن، ذیل «لب ...»)

دل من برای چندتاشان واقعا تنگ شده بود و آرزو می‌کردم که می‌نشستم و با هم گپی می‌زدیم و لیبی تر می‌کردیم. (نامه‌های آل احمد، به نقل از فرهنگ کنایات سخن، ذیل «لب ...»)

شما هم یک لیبی تر بفرمایید. (دایی جان به نقل از فرهنگ کنایات سخن، ذیل «لب ...»)

۳. حاجب علی قریب در تاریخ بیهقی به علی امیرنشان معروف است. حاجب‌علی، هم امیرمحمد را به سلطنت برداشته، هم او را به نفع امیر مسعود فرو گرفته بود. پس از آنکه امیرمسعود، حاجب علی قریب را فرو گرفت، به امیرمحمد پیغام داد: «علی حاجب که امیر را نشانده بود، فرمودیم تا بنشانند و سزای او به دست او دادند تا هیچ بنده با خداوند خویش، این دلیری نکند.» (تاریخ بیهقی، ج ۱: ۶۲) // نشانندن: عزل کردن

«علی [= حاجب علی قریب] را فرو گرفتند ... مرا با آن کاری نیست و سخن راندن کار من است ... و بهانه خردمندان آن بود که گفتند وی را به امیر نشانندن و امیر فرو گرفتن چه کار بود؟» (همان، ج ۱: ۵۰) // نشانندن: منصوب کردن

منابع

۱. انوری، حسن؛ فرهنگ کنایات سخن (۲ ج)، سخن، ۱۳۸۳.
۲. بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین؛ تاریخ بیهقی، شرح خلیل خطیب رهبر، ج ۶، آفتاب، ۱۳۷۶.
۳. دیبای خسروانی (کوتاه شده تاریخ بیهقی)، گزینش و گزارش از جعفر یاحقی و مهدی سیدی، ج ۲، جام، ۱۳۷۵.
۴. حق شناس، علی محمد و ...؛ زبان فارسی (۳) متوسطه رشته ادبیات و علوم انسانی، ج ۶، نشر کتاب‌های درسی ایران، ۱۳۸۷.
۵. دهخدا، علی اکبر؛ امثال و حکم (۴ ج)، ج ۱۰، امیرکبیر، ۱۳۷۷.
۶. لغت‌نامه، ج ۲، از دوره جدید، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۷. سنسگری، محمدرضا و ...؛ ادبیات فارسی (۲) (متون نظم و نثر) دوره پیش‌دانشگاهی رشته علوم انسانی، ج ۱۴، نشر کتاب‌های درسی ایران، ۱۳۸۷.
۸. محقق، مهدی؛ شرح سی قصیده از دیوان ناصر خسرو، ج ۷، توس، ۱۳۷۷.
۹. نجفی، ابوالحسن؛ فرهنگ فارسی عامیانه (۲ ج)، ج ۱، نیلوفر، ۱۳۷۸.